

مفهوم و جایگاه منصب قضا در نظام حقوقی اسلام



■ بهنام دارابی

darabibehnam@ymail.com

دانشجوی کارشناسی ارشد فقه مقارن و حقوق جزای اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی

چکیده

این مقاله بر آن است تا با نگاهی جدید و توجه به تعریف قضا در لغت و اصطلاح فقها و پیگیری و احصای موارد آن در کتاب و سنت، مفهوم «قضا» را دریابد و دایره شمول آن را روشن سازد. اکثر فقهای مذاهب اسلامی از «قضا» به رفع خصومت تعریف کرده‌اند که قول لغویان و آیات قرآن و احادیث پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) مؤید این تعریف می‌باشد و این مفهوم در هر یک یا صریحاً و یا با قرینه‌ای که مبین این تعریف باشد، آمده است. از طرفی اگر این لغت را این‌گونه تعریف کنیم، شامل حکم کردن در جنبه حق‌اللهی احکام نخواهد شد که برخی از جمله شهید اول از فقهای امامیه، یحیی بن شرف نووی از فقهای شافعی و جعفری لنگرودی، بدون تصریح به این تفاوت، سعی کرده‌اند این واژه را به گونه‌ای تعریف کنند که شامل این موارد نیز باشد.

کلیدواژه‌ها: قضا، مفهوم لغوی، مفهوم اصطلاحی، رفع خصومت، حق‌الله، مناصب معصوم.

طرح مسئله

نظام حقوقی اسلام، نظامی یکپارچه و خاص خود است که فهم آن نیز باید در قالب خود آن صورت گیرد. یکی از تأسیسهای این نظام، منصب «قضا» می‌باشد. براساس ذهنی که با حقوق جدید شکل گرفته است، قضاوت معنای خاصی دارد که امروزه شاهد آن هستیم، ولی با جستجو در منابع حقوق اسلام، می‌توان دریافت که فقه اسلامی تصویری متفاوت با تصور امروزی از قضاوت به دست می‌دهد.

از طرفی توجه به الفاظ همواره بخش مهمی از علم اصول فقه را تشکیل داده است و هر فقهی پیش از پرداختن به هر چیز دیگری، باید الفاظ آن موضوع را بررسی نماید و به اصطلاحات شرعیّه و متشرّعه بنگرد. این روش اولین گام فقهات است که موضوع را مشخص و دامنه شمول آن را روشن می‌سازد.

یکی از موارد مهم در باب قضاوت در کتابهای فقهی، توجه به مفهوم قضا و ارائه تعریفی دقیق از آن است که نکات ظریفی را مشخص می‌سازد و از این جهت اهمیت می‌یابد که تعریفی که از قضا ارائه می‌دهیم، دایره و وظایف قضات را مشخص می‌سازد.

فقهها و لغویان قضا را چگونه معنا کرده‌اند و این اصطلاح برای چه مواردی در شرع مقدس به کار رفته است؟ آیا نهاد قضاوت می‌تواند در مورد تمام مسائل اعم از حق‌الله و حق‌الناس و حدود و قصاص و دیات حکم صادر کند؟ این پژوهش بر آن است تا با بررسی این واژه، از منظر لغت‌شناسان، قرآن، احادیث و اصطلاحات فقهی مذاهب اسلامی، معنای آن را دریابد و از این طریق دایره شمول آن و وظایف قضات و جایگاه آن را در نظام حقوقی اسلام مشخص سازد.

قضا در لغت

در لغت برای قضا بیش از ده معنی ذکر کرده‌اند و به دو صورت مدّ و قصر آن را خوانده‌اند. از جمله این معانی عبارتند از: حکم، فراغ، آداء، إِنْهَاء، صِنْع، تَقْدِير، حْتَم، اِنْجَام چیزی و تمام کردن آن.^۱ راغب اصفهانی می‌نویسد: در اصل به معنای فیصله دادن به امری است، قولی باشد یا فعلی، از خدا باشد یا از بشر.^۲ طبرسی نیز ذیل آیه ۱۱۷ بقره می‌نویسد: اصل آن به معنی فیصله دادن و محکم کردن شیء است.^۳ همچنین قرشی آن را حکم، صِنْع، حْتَم و بیان معنی کرده است.^۴

قضا در قرآن کریم

این لفظ در قرآن کریم در چندین معنا به کار رفته است که

هریک نوعی فیصله دادن و تمام کردن است:
۱. اراده: «وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۵ «و چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌گوید: موجود باش، پس موجود می‌شود». در آیه دیگر به جای «قضى»، «اراد» آمده است: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۶ «چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش پس موجود می‌شود».

۲. حکم و الزام: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»^۷ «و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را پرستید».

۳. اعلام و خبر دادن: «وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ»^۸ «و در کتاب آسمانیشان به فرزندان اسرائیل خبر دادیم».

۴. تمام کردن: «فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا»^۹ «پس چون زید از آن زن کام بر گرفت و او را ترک گفت، وی را به نکاح تو درآوردیم». مراد، تمام کردن حاجت به وسیله طلاق دادن است، طبرسی می‌گوید: کسی که به خواسته‌اش برسد، گویند: «قضى و طره». همچنین عبارت «إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا»، در ذیل همین آیه است.^{۱۰}

۵. فصل: «فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ»^{۱۱} «هر حکمی می‌خواهی بکن». گفته‌اند: «قضى علیه»، یعنی مرگ را بر او وارد کرد و او را کشت. ظاهراً قضا در این گونه موارد، به معنی تمام کردن است؛ یعنی موسی (ع) مشتی بر او زد و کار او را تمام نمود. «وَنَادُوا يَا مَلِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ»^{۱۲} «و فریاد کشیدند: ای مالک، بگو: پروردگارت جان ما را بستاند». «وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا»^{۱۳} «و کسانی که کافر شده‌اند، آتش جهنم برای آنان خواهد بود. حکم به مرگ بر ایشان جاری نمی‌شود تا بمیرند».

در اقرارب الموارد آمده است: «قضى الشيء» یعنی کار را به طور محکم انجام داد. «ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون»^{۱۴} «سپس درباره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید». ظاهراً قضا در این آیه به معنای آداء و تنفیذ است و تعدیه با «الی» برای افاده ایصال و رساندن است. چنان که المنار گفته است: یعنی کارتان را جمع و محکم کنید، سپس همان تصمیم و اراده را به من برسانید (و

۵. بقره، ۱۱۷.

۶. یس، ۸۲.

۷. اسراء، ۲۳.

۸. اسراء، ۴. نیز رک: حجر، ۶۶.

۹. احزاب، ۳۷.

۱۰. نیز رک: بقره، ۲۰۰؛ قصص، ۲۹.

۱۱. طه، ۷۲. نیز رک: قصص، ۱۵.

۱۲. زخرف، ۷۷.

۱۳. فاطر، ۳۶.

۱۴. یونس، ۷۱.

۱. رک: معجم الصحاح؛ مجمع البحرين.

۲. مفردات الفاظ القرآن، ذیل واژه «قضاء».

۳. مجمع البيان في تفسير القرآن، ج ۱، ص ۳۶۸.

۴. قاموس قرآن، ذیل واژه «قضاء».





مرا بکشید). «يَا لَيْتَهَا كَانَتْ الْقَاضِيَةَ»^{۱۵} «ای کاش آن مرگ کار را تمام می‌کرد». گفته‌اند: ضمیر «لایتها» راجع به مرگ در دنیا و ظاهراً قاضی به معنای تمام‌کننده است، مقتضی معنی تمام شده و حتمی است مثل «قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ»^{۱۶} «امری که شما دو تن از من جويا شدید، تحقق یافت»^{۱۷}.
با دقت در آیات قرآن و معانی که این واژه برای آنها استفاده شده است و برخی به آن تصریح کرده‌اند، مشخص می‌شود که معنای نوعی تمام کردن و فیصله دادن در آن موجود است.

قضا در روایات

برای شناخت دقیق این واژه و ارائه تعریفی جامع از آن، باید این لغت را علاوه بر قرآن، در احادیث معصومان (ع) نیز پیگیری نمود. این کار بهتر از هر روش دیگری مشخص می‌سازد که معصومان (ع) در چه مواردی از این کلمه استفاده نموده و از آن چه چیز اراده کرده‌اند، منصب قضا چگونه منصبی است و وظیفه قاضی چیست.

با احصای تمام روایات این باب، آشکار می‌شود که روایات در این موضوع دودسته‌اند که برای نمونه از هر کدام چند نمونه از منابع روایی شیعه و اهل سنت انتخاب شده است:

۱) روایاتی که صریحاً به رفع تخاصم و تنازع اشاره کرده‌اند

اکثر روایات این باب را تشکیل می‌دهند تا آنجا که می‌توان ادعا کرد، این دو واژه هم‌نشینند.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است: «شما نزد من اقامه دعوا می‌کنید و چه بسا برخی از شما از دیگری در بیان حجتش قوی‌تر باشد و من به نفع او براساس آنچه که شنیده‌ام، قضاوت کنم...»^{۱۸}.

ام‌سلمه از پیامبر اسلام (ص) ماجرای را نقل می‌کند که در آن گروهی برای داوری نزد ایشان آمدند و حضرت فرمودند: من هم بشر هستم و هرگاه دو طرف دعوا نزد من آیند، چه بسا بعضی از شما از دیگری بلیغ‌تر باشد.^{۱۹}

امام علی (ع) از پیامبر (ص) نقل می‌کند که فرمودند: «ای علی! هرگاه دو طرف دعوا نزد تو آمدند، بین آنها قضاوت نکن تا آنکه سخن نفر دوم را نیز مانند اولی شنیده باشی»^{۲۰}.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «هر مؤمنی که مؤمن دیگری را در

خصومتی نزد قاضی یا سلطان جائری ببرد و او به غیر حکم خدا قضاوت کند، آن شخص شریک گناه اوست»^{۲۱}.
نیز در جای دیگر می‌فرماید: «من چنین کسی را بر شما قاضی قرار دادم، بیرهزید از اینکه برخی از شما دیگری را برای رفع خصومت نزد سلطان جائر ببرد»^{۲۲}.

چنانچه در این دسته از روایات مشاهده شد، صراحتاً وظیفه قاضی رفع تخاصم دانسته شده و واژه خصم در این احادیث آمده است.

۲) روایاتی که در آنها به رفع تخاصم تصریح نشده است

با اینکه در این روایات به رفع تخاصم تصریح نشده است، اما هریک به نوعی بیانگر حضور دو طرف یا بیشتر در دعوا هستند. این روایات، این مطلب را در مضمون خود می‌رسانند که دعوی در حق الناس بوده است.

از ابن عباس نقل شده است: «پیامبر خدا (ص) با سوگند دادن در مورد مدعی علیه، داوری می‌فرمودند»^{۲۳}. واژه «مدعی علیه» می‌رساند که در قضاوت ایشان، مدعی و مدعی علیه وجود دارد و دعوا در حق الناس است.

پیامبر (ص) می‌فرماید: «کسی بین دو نفر در حالی که خصمگین است قضاوت نکند»^{۲۴}. در آن واژه «قضا» برای دعوی بین دو نفر به کار برده شده است.

نیز روایت دیگری که حاوی شکایت همسر ابوسفیان از اوست^{۲۵} و همچنین بیان ماجرای دو مادری که هریک ادعا می‌کرد، بچه باقی‌مانده از حمله گرگ، فرزند اوست و شرح داوری حضرت سلیمان، از سوی پیامبر اسلام.^{۲۶}

امام صادق (ص) می‌فرماید: «اگر حقی بر دیگری داری، او را نزد حکام عادل ببر و بیرهزید از آنکه به نزد اهل جور اقامه دعوا کنی، تا برای تو قضاوت کنند»^{۲۷}. در این روایت نیز چنانچه مشاهده شد، قضاوت برای حق الناس به کار رفته است.

نیز ایشان در مقبوله عمر بن حنظله می‌فرماید: «بیرهزید از آنکه برخی از شما برخی دیگر را برای حکم کردن نزد اهل جور ببرد، لیکن به کسی از بین خودتان بنگرید که چیزی از علم ما دارد و او را بین خود قرار دهید، من چنین کسی را قاضی قرار

۲۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ح ۳۳۰۷۹.

۲۲. همان، ج ۲۷، ح ۳۳۴۲۱.

۲۳. صحیح مسلم، ج ۱۲، ح ۱۷۱۱.

۲۴. همان، ج ۱۲، ح ۱۷۱۷.

۲۵. همان، ج ۱۲، ح ۱۷۱۴.

۲۶. همان، ج ۱۲، ح ۷۲۰.

۲۷. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ح ۳۳۰۸۱.

۱۵. حاقه، ۲۷.

۱۶. یوسف، ۴۱.

۱۷. قاموس قرآن، ذیل واژه «قضاء».

۱۸. صحیح مسلم، ج ۱۲، ح ۱۷۱۳.

۱۹. رک: همان.

۲۰. نیل الاوطار، ج ۱۷۸۶.

شامل چه مواردی می‌شود. در زیر به نمونه‌هایی از تعاریف فقها اشاره می‌شود:

محمدحسن نجفی می‌نویسد: «ولایت حکم شرعی است برای کسی که اهلیت فتوا دارد، از اشخاص معینی از نیکان، بر اثبات حقوق و استیفای آن برای صاحب حق» و این نظر را به کتابهای مسالک، تنقیح، کشف اللثام و ... نسبت می‌دهد.^{۳۱}

صاحب جواهر، ابتدا در تعریف خود، ولایت را ذکر نموده است که نظر متأخران در مورد آن اشاره شد و سپس به کسانی که حق قضاوت دارند، اشاره می‌کند و در آخر، هدف و وظیفه قضاوت را روشن می‌سازد که رساندن و استیفای حقوق می‌باشد. از این تعریف، نمی‌توان برداشت کرد که صرفاً شامل حق الناس است؛ چرا که ممکن است از لفظ مستحق خدا نیز اراده شده باشد. اما شیخ انصاری ضمن پذیرش این تعریف، در ادامه آن، توضیحی می‌افزاید و آن را سازگار با معنای لغوی می‌داند: «حکم بین مردم عبارت از رفع منازعات واقع بین مردم است نه مجرد بیان حق و اظهار حق».^{۳۲}

شیخ انصاری با تعریف حکم، کلام صاحب جواهر را به صورتی تفسیر می‌کند که صرفاً شامل حق الناس شود؛ چرا که ایشان قید رفع منازعات را ذکر می‌نماید.

آیت الله خوبی می‌نویسد: «قضا فصل خصومت بین متخاصمین و حکم به ثبوت ادعای مدعی یا به عدم حق او بر مدعی علیه است» و در جای دیگر می‌نویسد: «اما قضا حکم به قضایای شخصی است که مورد ترافع و مشاجره قرار گرفته است، و قاضی حکم می‌کند مال فلان از آن زید است، فلان زن زوجه فلان کس است و آنچه که شبیه آن است».^{۳۳}

آیت الله خوبی قضاوت را رفع خصومت می‌داند، به علاوه مثالهایی ذکر می‌کند که همگی شامل دعاوی در مورد حقوق مردم می‌باشد و با آوردن قید «ما شاکل ذلک»، مانع غیر از آن می‌شود.

امام خمینی (ره) نیز به همین شکل قضاوت را تعریف می‌نماید: «حکم بین مردم برای رفع تنازع بین آنهاست».^{۳۴}

تعاریف اهل سنت درباره قضا

اهل سنت نیز تعاریفی شبیه امامیه ارائه کرده‌اند، با این تفاوت که عموماً قید حکم کردن به حکم خدا یا حکم شرع را آورده و حکم کردن به غیر از موازین شرع را قضاوت ندانسته‌اند. اما امامیه که از همان آغاز این منصب را مخصوص فقیه جامع الشرائط و

فقهای امامیه برای اثبات اینکه منصب قضاوت در زمان غیبت از امام معصوم به فقیه جامع الشرائط می‌رسد، به چند روایت اشاره کرده‌اند که مشهورترین آنها، این حدیث است و از این روایت استفاده کرده‌اند که اولاً؛ رجوع به قضاوت جور حرام است و ثانیاً؛ این منصب برای فقیه جامع الشرائط ثابت است. اما ظاهر این حدیث و چه بسا تصریح آن، این مسئله را روشن می‌نماید که قضاوت تنها شامل دعاوی مردم در حقوق بین خودشان می‌باشد؛ زیرا علاوه بر آنکه به نزاع بین دو نفر اشاره کرده و در کلام خود امام نیز موجود است، به واژه دین و میراث اشاره شده است.

حدیث دیگری که مورد استناد فقها برای مشروعیت قضاوت فقیه جامع الشرائط قرار گرفته، مشهوره ابی‌خدیجه است. در آن نیز جمله «بعضکم بعض» و «فاجعلوه بینکم قاضیاً» به کار رفته که بیانگر همین معنا است.

همچنین در حدیث پیامبر (ص) که می‌فرماید: «زبان قاضی بین دو شعله آتش است، تا بین مردم قضاوت کند، یا به سوی بهشت است، یا دوزخ»^{۳۵} نیز لفظ «بین مردم» مؤید این معنی است.

با توجه به نمونه‌های ذکر شده، می‌توان گفت: تمام روایات در زمینه قضا، به نوعی این معنی را در دل دارند که قضاوت برای رفع تنازعات و مشاجرات بین مردم و امور حق الناس است. یا به حضور مدعی و مدعی علیه اشاره شده است، یا به دعاوی میان دو نفر و اختلافات شخصی، و یا لفظی آورده شده است که این معنا را می‌رساند و معصومان (ع) قضاوت را در همین امور؛ یعنی حل دعواهای بین مردم، معرفی نموده‌اند.

قضا در اصطلاح فقها

فقها نیز براساس قرآن و سنت، تعاریفی برای قضاوت ارائه کرده و در شرح آن، مسائل بسیاری مطرح ساخته‌اند. از جمله متقدمان فقها، آن را ولایت شرعی بر حکم بین متخاصمین گفته‌اند و متأخران بیان داشته‌اند که ولایت منشأ نفوذ حکم قاضی است و نباید در تعریف قضا آورده شود، بلکه قضا خود حکم کردن بین مردم برای رفع تنازع است و ولایت منصب قضا را تعریف می‌کند.^{۳۰}

در اینکه قضاوت ولایت است یا نه و اینکه تعریف چگونه باشد، بحثهای گسترده‌ای بین فقها شده است که از موضوع ما خارج است و ما می‌خواهیم بدانیم تعاریفی که برای قضا ارائه شده،

۲۸. همان، ج ۲۷، ح ۳۳۸۳. نیز رک: همان، ج ۲۷، ح ۳۳۱۳۵ و ۳۳۶۱۸.

۲۹. همان، ج ۲۷، ح ۳۳۶۲۲. نیز رک: همان، ج ۲۷، ح ۳۳۶۲۳ و ۳۳۶۲۶.

۳۰. تحریر التحریر، ص ۴.

۳۱. جواهر الکلام، ج ۴۰، کتاب القضا.

۳۲. الفضاء الاسلامی، ج ۱، ص ۲۰.

۳۳. مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۳.

۳۴. تحریر التحریر، ص ۴.





مراجعه به غیر از آن را رجوع به طاعت و حرام دانسته‌اند، از این قید بی‌نیاز بوده‌اند. اکثر فقهای مذاهب چهارگانه نیز در تعاریف خود به رفع خصومات و منازعات پایبند بوده‌اند.

دمیری می‌نویسد: «قضاوت در شرع، فصل خصومت به حکم خدای تعالی است».^{۳۵}

وهبه زحیلی به نقل از معنی المحتاج می‌نویسد: «قضا فصل خصومت بین دو نفر یا بیشتر است، به حکم خدای تعالی، یا تبیین حکم شرعی و الزام به آن و فصل خصومت است».^{۳۶}

در الموسوعة الفقهية از قول حنفیه بیان می‌شود: «فصل الخصومات و قطع المنازعات». در این کتاب بنا بر قول ابن عابدین، قید «علی وجه الخاص» نیز به تعریف اضافه می‌گردد تا از مانعیت برخوردار شود و شامل صلح و مانند آن نگردد.^{۳۷}

اختلاف فقها در تعریف قضا و نقد آن

دسته‌ای از فقها قضا را به گونه‌ای دیگر تعریف کرده‌اند:

شهید اول در کتاب الدروس الشرعية می‌نویسد: «ولایت شرعی بر حکم در مصالح عامه از طرف امام است».^{۳۸} در این تعریف، شهید اول قضاوت را حکم در مصالح عامه می‌داند که اعم است از حکم کردن در حق الله و حق الناس. جعفری لنگرودی نیز با آوردن قید مصالح عامه، به گونه‌ای تعریف قضا را ارائه کرده که شامل حق الله نیز بشود، ایشان می‌نویسد: «صدور رأی در امر جزئی (جزئی منطقی) خواه برای فصل خصومات باشد یا در مصالح عامه باشد، مانند امور حسبی».^{۳۹} اما خود ایشان در جای دیگر ذیل واژه داوری که ترجمه قضا است، عناصر آن را این‌گونه بیان می‌دارد: «اول، اختلاف محقق یا محتمل الوقوع. دوم، مورد اختلاف از مسائل حدود و قصاص و امور کیفری نباشد. سوم، ارجاع اختلاف به نظر ثالث: به حکم قانون، یا به تراضی طرفین قبل از حدوث اختلاف یا پس از آن. در این حال اقاله داوری جایز است. چهارم، رفع خصومت به وسیله ثالث»^{۴۰} و به لفظ قضا نمی‌پردازد.

نووی از فقهای شافعی نیز می‌نویسد: «ولایت داده شده یا حکم مترتب بر آن یا الزام کسی که به حکم شرع حق الزام دیگران

را دارد».^{۴۱} این تعریف نیز با وجود قید «الزام شرع» می‌تواند شامل حقوق الله گردد.

با توجه به تعاریف و با صرف نظر از اختلافات جزئی و مسائل فنی، می‌توان دو نوع تعریف برای قضا در میان فقها یافت که خواسته یا ناخواسته دو نتیجه عملی متفاوت دربر دارد: یکی آنکه تعریف قضاوت به رفع خصومت را بپذیریم که اکثر فقها گفته‌اند و روایات نیز مؤید آن است، در آن صورت قضاوت محدود به امور حق الناس می‌شود و شامل حقوق الله نخواهد بود و حکم کردن در این موارد، از وظیفه قضات خارج است. دیگر آنکه تعریف امثال شهید اول از علمای امامیه و امام نووی از علمای شافعیه و جعفری لنگرودی را بپذیریم که در آن صورت با آوردن قید مصالح عامه، چنانچه در تعریف شهید اول و جعفری لنگرودی آمده است و یا آوردن حکم شرع به طور مطلق، چنانچه امام نووی می‌نویسد، قضاوت شامل حکم در مورد حق الله هم می‌شود.

از طرفی این تفاوت زمانی روشن تر می‌شود که توجه کنیم: حکم کردن در این دو مورد، از دو منصب جداگانه نشئت می‌گیرد که برخی از علما به آن تصریح کرده‌اند.

از نظر امامیه مناصب معصوم (ع) (پیامبر اکرم (ص) و به دنبال ایشان امامان) سه چیز است: بیان احکام، فصل خصومت و حل و فصل اختلافات میان مردم، و حاکمیت یا اداره امور جامعه^{۴۲} که از دیرباز متکلمان امامیه درباره منصب اخیر که حتی در مورد پیامبران (ع)، آن را امامت و رهبری نامیده‌اند، سخن گفته و به آیه ۱۲۴ سوره بقره استناد کرده‌اند. فاضل مقداد در شرح این آیه، تصریح می‌کند که مقصود از این ریاست، شأن قضا و فصل خصومت نیست، بلکه جنبه‌ای از ریاست است که بخشی از آن راجع به تنظیم امور دنیوی است.^{۴۳}

با بررسی معنای لغوی و اصطلاحی قضا در آیات و روایات و با توجه به این تفکیک مناصب، به نظر می‌رسد آنچه اکثر فقها در تعریف قضا گفته‌اند و آن را نوعی رفع خصومات مردم دانسته‌اند، وجه تراس است. از طرفی نیز کمتر کسی توجه کرده است که اگر قضا را این‌گونه تعریف کنیم، حکم کردن در امور حق الهی از اختیارات قضات خارج می‌شود، در حالی که می‌بینیم همواره قضات در این موارد حکم کرده و اجرای حدود الهی را از وظایف خود شمرده‌اند.

به همین دلیل شاید برخی از علما سعی کرده‌اند، تعریفی ارائه کنند و این مشکل را به گونه‌ای حل سازند. اما همان قدر که تعریف اول با زبان روایات و اهل لغت سازگار است، تعریف

۴۱. تحفة المحتاج بشرح المنهاج، ج ۴، ص ۳۴۲.

۴۲. ولایت فقیه، ص ۱۱.

۴۳. «تفکیک روایات قضایی از روایات فقهی».

۳۵. النجم الوهاج فی شرح المنهاج، ج ۱۰، ص ۱۳۴.

۳۶. الفقه الاسلامی المعاصر، ج ۶، ص ۵۰۱.

۳۷. الموسوعة الفقهية، ج ۳۳، ذیل عنوان قضاء. نیز ر.ک: الموسوعة الفقهية المیسرة، ص ۲، ذیل عنوان قضاء؛ البیان فی مذهب الامام شافعی، ج ۱۳، ص ۷؛ الفقه الاسلامی وادلتها، ج ۸، ص ۵۹۲۱؛ معجم المصطلحات فقهية، ص ۷۵۸.

۳۸. الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۷۳.

۳۹. ترمینولوژی حقوق، ج ۴.

۴۰. فرهنگ عناصرشناسی، ص ۳۲۵.

دوم از آن فاصله می‌گیرد؛ چرا که از آیات و روایات که مستند مشروعیت قضا هستند، تنها حکم کردن در موارد حق‌الناس و رفع خصومت، برداشت می‌شود.

نکته دیگر که مؤید این تفکیک می‌باشد، نظام رسیدگی متفاوت به این دو مورد است که علما از آن تحت عنوان تفاوت حق‌الله و حق‌الناس در کتب قواعد فقه سخن گفته‌اند و پیش از پرداختن به آن مناسب است به طور مختصر به انواع حقوق بپردازیم:

حق به اعتبار صاحب آن یعنی محق، به سه قسم تقسیم می‌شود: حق‌الله، حق‌الناس و حق مشترک.^{۴۴} حق‌الله، امثال اوامر خدا و اجتناب از نواحی اوست، خواه از عبادات باشد، یا عقوبات، یا مردد بین آن دو، مثل کفارات، و نیز آنچه که متعلق به منافع عمومی است که مختص کسی نمی‌باشد و این مورد به خاطر اهمیت و بزرگی آن به حق‌الله ملحق شده است. این حقوق به ارث نمی‌رسد، و اصل آن است که حقوق خدای تعالی ساقط نمی‌شود. حق‌الناس، وسیله‌ای است در جهت محقق شدن مصلحت خاص برای اشخاص. در این نوع حقوق برای صاحب حق، اگر تصرف در آن جایز باشد، جایز است از تصرفش عدول کند، یا آن را ساقط نماید و یا ببخشد و این نوع از حقوق اگر متعلق به مال باشد، به ارث می‌رسد. اما حق مشترک یعنی مشترک بین خدا و مردم که حکم این نوع، برای موارد غالب است.^{۴۵}

بنای شارع مقدس در حق‌الناس بر تدقیق است، تا حق مردم ضایع نشود، بنابراین بر تعداد ادله اثبات افزوده و از شرایط اعتبار ادله اثبات کاسته است. در حالی که در حق‌الله بنا بر

۴۴. الموافقات، ج ۲، ص ۲۴۱.

۴۵. الذخیره، ج ۶، ص ۵۸.

تخفیف و مسامحه است، بنابراین از تعداد ادله اثبات کاسته و بر شرایط آن افزوده است، مثلاً با حداقل دویار اقرار ثابت می‌شود، یا حداقل دو شاهد مرد می‌خواهد و نیز قاعده درء در حدود اجرا می‌شود و نه در قصاص و قاعده جب فقط در حق‌الله جاری می‌شود. قاضی می‌تواند در موارد حق‌الله تخفیف دهد، ولی نمی‌تواند حق‌الناس را تضييع یا تعطیل نماید، یا تخفیف دهد. در حق‌الناس حق ندارد کسی را که قصد اقرار دارد، منصرف نماید، ولی در حدود، بسیاری از فقها این کار را مستحب دانسته‌اند و موارد دیگر که برای تفصیل باید به کتابهای فقه و قواعد فقه مراجعه کرد که همه بیانگر تفاوت اساسی بین این دو ساحت متفاوت است.

نتیجه‌گیری

با توجه به تعاریفی که از کلمه قضا شده است و نیز با بررسی این واژه در قرآن و احادیث و نظر لغت‌شناسان می‌توان دریافت که چنانچه اکثر فقها ذکر کرده‌اند، این واژه به معنای رفع و حل خصومت و تنازعات بین مردم و حکم کردن در امور حق‌الناس است و شامل حکم در جنبه حق‌اللهی احکام نمی‌شود؛ چرا که مستند فقها برای مشروعیت منصب قضا، صرفاً حق‌الناس را دربر می‌گیرد و شامل جنبه حق‌اللهی احکام نمی‌شود و نمی‌توان از آن، این موارد را استنباط نمود، به خصوص که فقهای امامیه مناصب معصوم را تفکیک کرده‌اند که شرح آن گذشت و حکم کردن در حقوق‌الله از وظایف دیگر امام یا حاکم جامعه اسلامی است و غیر از شأن قضاوت که رفع خصومت است، می‌باشد. به علاوه نظام دادرسی متفاوت در این دو حوزه مؤید این نظر است که باید به آن توجه نمود.

کتابنامه

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند.
۲. انصاری، مرتضی، القضاء الاسلامی، به قلم: میرزا حسین قلی، المؤسسة الاسلامیة للنشر، ۱۹۸۸م.
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، فرهنگ عناصر شناسی، تهران، نشر گنج دانش، ۱۳۸۲ش.
۴. همو، ترمینولوژی حقوق، تهران، نشر گنج دانش، ۱۳۷۸ش.
۵. جوهری، اسماعیل بن حماد، معجم الصحاح، بیروت، دارالمعرفة، ۲۰۰۸م.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم، مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۱ق.
۷. حسینی اشکوری، سید علی، تحریرالتحریر، تهران، پژوهشکده امام خمینی، ۱۳۷۸ش.
۸. خمینی، روح‌الله، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۳ش.
۹. خوبی، ابوالقاسم، مبانی تکملة المنهاج، نجف، مطبعة الآداب، بی‌تا.
۱۰. دمیری، النجم الوهاج فی شرح المنهاج، جده، دارالمنهاج، ۲۰۰۷م.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داوودی، دمشق، دارالقلم، ۱۹۹۶م.
۱۲. زحیلی، وهبه، الفقه الاسلامی المعاصر، دمشق، دارالمکتبی، ۲۰۰۸م.
۱۳. همو، الفقه الاسلامی وادلته، دمشق، دارالفکر المعاصر، ۱۹۹۷م.



۱۴. شاطبی، الموافقات، تحقیق: عبدالله دراز، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۱۵. شوکانی، محمد بن علی، نیل الاوطار، بیروت، دارابن حزم، ۲۰۰۰م.
۱۶. شهرکانی، معجم المصطلحات فقهیه، نشر ذوی القربی، بی تا.
۱۷. شهید اول، شمس الدین محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعیة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۷۶ش.
۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، نشر ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
۱۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۵ق.
۲۰. عمران، یحیی بن ابی الخیر، البیان فی مذهب الامام شافعی، جده، دارالمنهاج، بی تا.
۲۱. قرافی، الذخیره، تحقیق: سعید أعراب، بیروت، دارالغرب الاسلامی، بی تا.
۲۲. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۲۳. قلعه جی، محمد رواس، الموسوعة الفقهية الميسرة، بیروت، دارالنفاس، ۲۰۰۰م.
۲۴. محقق داماد، مصطفی، «تفکیک روایات قضایی از روایات فقهی»، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۳۹، ۱۳۸۳ش.
۲۵. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، با شرح نووی، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۶. الموسوعة الفقهية، کویت، وزارة الاوقاف و الشؤون الاسلامیة، بی تا.
۲۷. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱م.
۲۸. نووی، یحیی بن شرف، تحفة المحتاج بشرح المنهاج، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۱م.

